بسم الله الرحمن الرحیم

[دلیل سوم: روایات 1](#_Toc82035386)

[روایات طایفه اول 2](#_Toc82035387)

[روایات طایفه دوم 3](#_Toc82035388)

[روایات طایفه سوم (روایات رفع القلم) 4](#_Toc82035389)

**مقدمه**

بحث ما در ارکان و مقوّمات عقد قرار داشت که یکی از آنها متعاقدین (شرایط متعاقدین) بود. بنا بود مقوّم بودن متعاقدین را در ضمن چند امر بحث کنیم. امر اول در مورد أهلیّت متعاقدین از حیث بلوغ و رشد است. از آنجا که مقتضای اطلاقات و عمومات این است که بلوغ شرطیت ندارد، لذا مشهور که قائل به اعتبار بلوغ متعاقدین در معاملات هستند، برای شرطیّت بلوغ به وجوهی استدلال کردند:

## دلیل سوم: روایات

برای اثبات شرطیت بلوغ روایات زیادی قابل طرح و بررسی است. تمام آنها در دو دسته کلی قرار می­گیرند:

* دسته اول: روایاتی که ناظر به دلیل دوم (آیه شریفه) هستند. و در مقام بیان زمان انقطاع و اتمام یُتم هستند.
* دسته دوم: روایاتی که با قطع نظر از آیه شریفه، حکم تصرفات صبی را بیان می­کنند.

هر یک از این دو دسته مشتمل بر دو طایفه از روایات هستند که در مجموع چهار طایفه می شوند . در هر یک از این چهار طایفه روایت معتبر وجود دارد. در ادامه روایات هر یک از این چهار طایفه را به صورت جداگانه بررسی خواهیم کرد.

* طایفه اول: مضمون­شان این است که اگر یتیم به بلوغ برسد، ولیّ می­تواند اموال یتیم را به او دفع کند.
* طایفه دوم: مضمون­شان این است که جواز امر یتیم (اعم از بیع و شراء یا هبه یا ...) متوقف بر بلوغ است.
* طایفه سوم: مضمون­شان رفع قلم از صبیّ است.
* طایفه چهارم: مضمون­شان این است که عمد صبی و خطأ صبیّ یکسان است.

### روایات طایفه اول

طایفه اول ناظر به آیه شریفه بوده و مضمون­شان این است که اگر یتیم بالغ شد، دوران یُتم به پایان می­رسد و ولیّ می­تواند اموالش را به او دفع کند.

1. صحيحه هشام بن سالم «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: انْقِطَاعُ يُتْمِ الْيَتِيمِ بِالاحْتِلَامِ وَ هُوَ أَشُدُّهُ، وَ إِنِ احْتَلَمَ وَ لَمْ يُؤْنَسْ مِنْهُ رُشْدُهُ، وَ كَانَ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً فَلْيُمْسِكْ عَنْهُ وَلِيُّهُ مَالَهُ. وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ هِشَامٍ مِثْلَهُ»[[1]](#footnote-1).

این روایت صحیح السند است. مفادش این است که اگر صبیّ رشید و بالغ باشد، مالش به او دفع می­شود.

1. روايت حمران بن اعين «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ‌ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِنَّ الْجَارِيَةَ لَيْسَتْ مِثْلَ الْغُلَامِ إِنَّ الْجَارِيَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ وَ دُخِلَ بِهَا وَ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيُتْمُ وَ دُفِعَ إِلَيْهَا مَالُهَا وَ جَازَ أَمْرُهَا فِي الشِّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ أُقِيمَتْ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ وَ أُخِذَتْ لَهَا وَ بِهَا قَالَ وَ الْغُلَامُ لَا يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشِّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْيُتْمِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ يَحْتَلِمَ أَوْ يُشْعِرَ أَوْ يُنْبِتَ قَبْلَ ذَلِكَ»[[2]](#footnote-2).

این روایت به دلیل تضعیف عبد العزیز العبدی توسط نجاشی[[3]](#footnote-3) ضعیف السند است. البته دلالت این روایت مشکلی ندارد و دلالت می­کند بر اینکه جواز امر صبیّ در خصوص بیع و شراء متوقف بر بلوغ است و قبل از بلوغ نباید اموالش به او دفع شود.

### روایات طایفه دوم

طایفه دوم نیز ناظر به آیه شریفه است و مضمون­شان این است که جواز امر یتیم ونفوذ تصرفات او (اعم از بیع و شراء یا هبه یا ...) متوقف بر بلوغ است. در روایت دوم از طایفه اول هم جواز امر یتیم مطرح بود، ولی با این تفاوت که در آنجا جواز امر یتیم در خصوص بیع و شراء مورد نظر بود اما در این طایفه مقیّد به بیع و شراء نیست بلکه امر صبیّ به نحو مطلق متوقف بر بلوغ شده است.

1. صحيحه عبد الله بن سنان «وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الْخَادِمِ بَيَّاعِ اللُّؤْلُؤِ (عن عبد الله بن سنان) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلَهُ أَبِي وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ الْيَتِيمِ مَتَى يَجُوزُ أَمْرُهُ قَالَ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ قَالَ وَ مَا أَشُدُّهُ قَالَ احْتِلَامُهُ قَالَ قُلْتُ: قَدْ يَكُونُ الْغُلَامُ ابْنَ ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ وَ لَمْ يَحْتَلِمْ قَالَ إِذَا بَلَغَ وَ كُتِبَ عَلَيْهِ الشَّيْ‌ءُ (و نبت عليه الشعر) جَازَ أَمْرُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً»[[4]](#footnote-4).

این حدیث صحیح السند است. اگرچه در نقل وسائل راویِ از امام ابو الحسین خادم است، ولی در خود خصال و بحار الانوار راویِ از امام 7، عبد الله بن سنان است. شاهد دیگر سقط عبد الله بن سنان از سند حدیث مذکور این است که همين مضمون که راوی بگوید « در مورد يتيم سأله أبی و أنا حاضر » در روایت دیگری وارد شده است که راوی­اش عبد الله بن سنان است(موثقۀ عبدالله بن سنان) . ابو الحسین الخادم همان آدم بن المتوکل است و مشکلی ندارد[[5]](#footnote-5). طریق دیگر برای توثیقش نقل بزنطی از ایشان است که بر اساس قاعده توثيق مشایخ ثلاثه حکم به وثاقت او می­شود. دلالت این روایت مشکلی ندارد.

1. موثقه عبد الله بن سنان «وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنَيِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلَهُ أَبِي وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ قَالَ الِاحْتِلَامُ قَالَ فَقَالَ يَحْتَلِمُ فِي سِتَّ عَشْرَةَ وَ سَبْعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ نَحْوِهَا فَقَالَ لَا إِذَا أَتَتْ عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً كُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَاتُ وَ كُتِبَتْ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ وَ جَازَ أَمْرُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً فَقَالَ وَ مَا السَّفِيهُ فَقَالَ الَّذِي يَشْتَرِي الدِّرْهَمَ بِأَضْعَافِهِ قَالَ وَ مَا الضَّعِيفُ قَالَ الْأَبْلَهُ»[[6]](#footnote-6).

این روایت به دلیل فطحی بودن بنو فضال که در سند روايت قرار دارند ، موثقه است، و دلالتش روشن است.

### روایات طایفه سوم (روایات رفع القلم)

طایفه سوم روایاتی هستند که با قطع نظر از آیه شریفه، حکم تصرفات صبی را بیان می­کنند و مضمون­شان رفع القلم از صبیّ است. این روایات عبارتند از؛

1. حديث معروف رفع قلم از ثلاثه «وَ فِي الْخِصَالِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيِّ عَنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ ابْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: أُتِيَ عُمَرُ بِامْرَأَةٍ مَجْنُونَةٍ قَدْ زَنَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَقَالَ عَلِيٌّ ع: أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ»[[7]](#footnote-7).

هیچ یک از راویان این روایت در کتب رجالی ما توثیق نشدند. ولی در عین حال این روایت معتبر است، چون فریقین بر صدور این روایت اتفاق دارند و به نوعی متواتر است. در کتب فقهی ما هم با این روایت بعنوان روایت مقطوع الصدور برخورد شده است و افرادی مانند ابن ادریس که به أخبار واحد عمل نمی کند در چندجای سرائر این روایت رفع قلم از ثلاثه را آورده است و گفته است این روایتی است که مجمع علیه و مقطوع به است. به این روایت در ابواب فقه استناد می کند و مدعیات و آراء خودش را اثبات می کند. بقیۀ فقهاء هم مانند مرحوم شیخ مفید ، شیخ طوسی و نسلهای بعدی هم در ابواب مختلف فقه من الاول الی کتاب الديات به این روایت رفع قلم از ثلاثه استناد می کنند و آن را بعنوان حجت قابل استناد می دانند.

در کتب حدیثیِ معتبر اهل سنت مثل صحیح بخاری ، مسند حنبل ، مستدرک حاکم ، سنن ابی داوود ، سنن ابن ماجه ، سنن بیهقی و ... نيز اين حديث آمده است البته بصورتهای مختلفی این قضیه نقل شده است ، در بعضی از نقلها آمده است که امیرالمومنین (ع) با این تعبیر فرموده اند که « اما علمت أنّه یرفع القلم عن الثلاثه » و در بعضی از نقلها دارد که حضرت فرموده اند : « مگر اینچنین نیست که رسول الله (ص) فرموده است که : رفع القلم عن الثلاثه » و امثال آن اگرچه عبارت این روایت در نقل­های متعدد اندکی با هم متفاوت هستند ولی همه آنها در اینکه قلم از این سه گروه (صبیّ، مجنون و نائم) برداشته شد، اتفاق دارند.

به تعبیر مرحوم علامه حلی دربعضی ازکتب کلامیشان این مطلب با این مضمون که چنین اشتباه فاحشی از عمر صادر شده است و او به حکم شرعی واقعه جهل داشته است و امیرالمومنین (ع) حکم رفع قلم از ثلاثه را بيان فرمودند از اخبار متواتره است.

شاهد دیگر بر قطعی بودن این مطلب این است که : این روایت در بعضی از کتب اهل سنت مطرح شده است و در مقام توجیه این مطلب بر آمده اند که عمر که این مسئله را نمی دانست این ضربه ای به صلاحيت او برای خلافت نمی زند. اینکه در مقام توجیه برآمده اند نشان دهندۀ این است که نمی توانستند اصل مسئله را انکار کنند.

مرحوم علامۀ امینی در کتاب شریف الغدیر در یک فصل طولانی که عنوانش « نوادر الاثر فی علم عمر » است موارد مختلفی را که در آن موارد عمر جاهل به احکام شریعت بوده را ذکر کرده اند از جمله این قضیۀ که عمر حکم به رجم مجنونه کرد را ذکر کرده اند و توضيح می دهند که این قضیه به پنج صورت نقل شده است ، منابع این قضیه را ازکتابهای متعدد اهل سنت نقل کرده و در آخر مطلب قابل توجهی را متذکر می شوند فرموده اند : این روایت در منابع مختلف نقل شده است ولی بعضی از کسانی که این قضیه را نقل کرده اند بخاطر اینکه نقل تمام قضیه موجب طعن بر خلیفه است و به ردای خلیفه بر می خورد همۀ قسمتهای قضیه را نقل نکرده اند ، تنها قول اميرالمؤمنين (ع) را در رفع قلم از ثلاثه نقل کردند اما صدر روايت را که دلالت بر جهل عمر می کند نقل نکرده اند. مثلاً بخاری همین حدیث را در صحیحش آورده است ولی از آنجایی شروع کرده است که « قال علیٌّ (ع) لعمر .... » و دیگر صدر روایت را ذکر نکرده است[[8]](#footnote-8).

1. . وسائل الشیعة، ج18، باب 1 از ابواب کتاب الحجر، ص409. [↑](#footnote-ref-1)
2. . وسائل الشیعة، ج18، باب 2 از ابواب کتاب الحجر، ص411. [↑](#footnote-ref-2)
3. . رجال النجاشی، ص244، شماره 641: **عبد العزيز العبدي**: ‌كوفي، روى عن أبي عبد الله عليه السلام، ضعيف، ذكره ابن نوح. له كتاب يرويه جماعة. أخبرنا أبو العباس أحمد بن علي قال: حدثنا الحسن بن حمزة قال: حدثنا ابن بطة قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد العزيز بكتابه.

**حمزة بن حمران**؛ اگرچه توثیق صریح ندارد ولی با توثیقات عام وثاقتش احراز می­شود، چون **اولاً** صفوان و ابن ابی عمیر که از مشایخ الثقات هستند از او نقل می­کنند. و **ثانیاً** ایشان از معاریفی است که در موردش قدح و ذمّی وارد نشده است.

**حمران بن أعین**؛ اگرچه صریحا توثیق نشده است، ولی مرحوم کشی روایات متعددی در مورد ایشان نقل می­کند که مرحوم خویی در مقام جمع­بندی می­فرماید: و هذه الروايات و إن كانت أكثرها ضعيفة السند، إلا أن في المعتبرة منها كفاية في إثبات جلالة حمران، و قد تقدم في ترجمة أويس القرني حديث أسباط بن سالم، عن أبي الحسن موسى ع، أن حمران بن أعين، من حواري محمد بن علي ع و جعفر بن محمد ع. و قال السيد بحر العلوم في رجاله (الفوائد الرجالية) في ترجمة آل أعين: «قال أبو غالب الزراري في رسالته: و كان حمران من أكابر مشايخ الشيعة المفضلين الذين لا يشك فيهم، و كان أحد حملة القرآن، و من يعد و يذكر اسمه في كتب القراء».د ر.ک: معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج‌7، شماره 4027، ص273. [↑](#footnote-ref-3)
4. . وسائل الشیعة، ج18، باب 2 از ابواب کتاب الحجر، ص412. [↑](#footnote-ref-4)
5. . رجال النجاشی، ص104، شماره 260: آدم بن المتوكل أبو الحسين بياع اللؤلؤ: ‌كوفي، ثقة، روى عن أبي عبد الله عليه السلام، ذكره أصحاب الرجال. له أصل رواه عنه جماعة. [↑](#footnote-ref-5)
6. . وسائل الشيعة، ج‌19، باب 44 از ابواب کتاب الوصایا، ص363. [↑](#footnote-ref-6)
7. . وسائل الشيعة، ج1، باب 4 از ابواب مقدمة عبادات، ص45. [↑](#footnote-ref-7)
8. . الغدیر، ج6، ص101-103: لفت نظر: أخرج البخاري هذا الحديث في صحيحه غير أنه مهما وجد فيه مسة بكرامة الخليفة حذف صدره تحفظا عليها، ولم يرقه إيقاف الأمة على قضية تعرب عن جهله بالسنة الشايعة أو ذهوله عنها عند القضاء فقال: قال علي لعمر: أما علمت أن القلم رفع عن المجنون حتى يفيق، وعن الصبي حتى يدرك، وعن النائم حتى يستيقظ؟ [↑](#footnote-ref-8)